

سره‌کرای؛ کوششی ذوقی یا واکنشی اجتماعی؟

یدالله جلالی‌پندری* (دانشیار گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشکده زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه یزد، یزد، ایران)

چکیده: همان‌گونه که جوامع انسانی در تعامل با هم قرار می‌گیرند، زبان انسان‌ها نیز در چنین تعاملاتی وارد می‌شود؛ به‌گونه‌ای که کمتر زبانی را می‌توان زبان خالص (سره) و بدون واژه‌های وام‌گرفته از دیگر زبان‌ها دانست. اما در گذر ایام گاهی برخی از اهل زبان، با اندیشه بیرون راندن واژه‌های بیگانه، دست به کوشش‌هایی می‌زنند. با نگاهی به سیر تحول سره‌گرایی در ایران، معلوم می‌شود این کوشش‌ها در میان فارسی‌زبانان از دو جریان سرچشمه گرفته است: یکی کوشش‌های ذوقی شاعران و نویسندگان و دیگری واکنش‌های اجتماعی اهل زبان که خود را از طریق اشعار و نوشته‌های شاعران و نویسندگان یا نام‌گذاری‌ها نشان داده است.

کوشش‌های ذوقی شاعران و نویسندگان را در گرایش به فارسی خالص با دو انگیزه می‌توان در نظر گرفت: نخست، کوشش‌هایی که در آن‌ها نوعی اجبار و الزام هست و دیگر کوشش‌هایی که از سر اختیار صورت گرفته است. در نوع اول، التزام مترجمان قرآن برای یافتن معادل دقیق واژه‌های قرآنی دیده می‌شود و در نوع دوم، کوشش برای به کار گرفتن زبان فارسی خالص (سره) در متنی همچون شاهنامه برای رعایت تناسب زبان با محتوای کتاب به چشم می‌خورد. در حوزه کوشش‌های ذوقی می‌توان تفنن‌های ادبی شاعران و نویسندگان را نیز منظور داشت، یعنی کوشش‌هایی که برای ایجاد

* jalali@yazd.ac.ir

آشنایی‌زدایی در متون ادبی به کار می‌رفته است. اما واکنش‌های اجتماعی در دوره مشروطه و در دوره پهلوی اول با اندیشه‌های ملی‌گرایانه افراطی آمیخته است که در این نوشته به این جریان‌ها، چه در قالب کوشش چه در قالب واکنش، پرداخته می‌شود.

کلیدواژه‌ها: فارسی سره، سره‌گرایی، زبان و ملی‌گرایی، تفتن ادبی.

همان‌گونه که جوامع انسانی در تعامل با یکدیگر قرار می‌گیرند، زبان انسان‌ها نیز در این تعاملات وارد می‌شود؛ به‌گونه‌ای که کمتر زبانی را می‌توان زبان خالص (سره) و بدون واژه‌های وام‌گرفته از دیگر زبان‌ها دانست. گاه این وام‌گیری به ضرورت نیازهای صنعتی صورت می‌گیرد، یعنی نامی یا اصطلاحی به همراه ابزاری از زبانی به زبان دیگر راه پیدا می‌کند، و گاه ضرورت‌های اندیشگی یا واکنش‌های اجتماعی مسبب آن است. گاه بر اثر تغییرات سیاسی و عقیدتی، زبانی بر زبان دیگر مسلط می‌شود و به مرور زمان، زبان غالب بسیاری از واژه‌های خود را در زبان مغلوب رواج می‌دهد. آنچه در زبان فارسی دیده می‌شود مجموعه‌ای از این عناصر است، یعنی برخی از واژه‌ها به ضرورت نیازهای علمی و صنعتی به زبان فارسی راه پیدا کرده‌اند، برخی همراه با افکار و اندیشه‌ها و علوم گوناگون از سرزمینی دیگر به ایران آمده‌اند و برخی نیز، بر اثر غلبه زبان دیگر بر زبان فارسی، با این زبان آمیخته شده‌اند.

فارسی سره یا خالص در طول تاریخ خود نام‌های گوناگونی به خود گرفته است: مترجمان تفسیر طبری از آن به‌عنوان «فارسی دری راه راست» تعبیر کرده‌اند (طبری، ج ۱، ص ۵)؛ شهردان بن ابی‌الخیر، در مقدمه کتاب روضة‌المنجمین، آن را «دری ویژه مطلق» نامیده (شهردان بن ابی‌الخیر، ص ۲) و صاحب قابوسنامه از آن به‌صورت «فارسی مطلق» نام برده است (عنصرالمعالی کیکاووس، ص ۲۰۸)؛ مترجم کتاب داستان‌های بیدپای آن را زبانی «غامض» دانسته است (بخاری، ص ۵۵) و حُبیب تفلیسی در کتاب‌های خود (از جمله قانون ادب) از آن به‌صورت «پارسی واضح» یاد کرده است (ص هیجده)؛ جلال‌الدین میرزا، پسر فتح‌علی شاه و مؤلف کتاب نامه خسروان، آن را «فارسی بی‌غش» دانسته است (پارسی‌نژاد، ص ۲۱۶) و عبرت نایینی در کتاب نامه فرهنگیان آن را «پارسی ناب» می‌داند (عبرت نایینی، ص ۲۸۹) و علی‌اصغر حکمت عنوان «پارسی نغز» به آن داده است. احمد کسروی در گرایش‌های زبانی خود، با اینکه به فارسی خالص معتقد نیست، آنچه تحت عنوان «زبان پاک بدون آک» مطرح می‌سازد کمابیش در همین مقوله قرار می‌گیرد (کسروی، ص ۱۷). پورداوود پارسی سره را معادل «فارسی لخم» می‌داند و توضیح می‌دهد یعنی بی‌چربی و استخوان! (پورداوود، ص ۴۸)، اما او در جایی دیگر لغت‌های دساتیری فارسی سره را همچون استخوان می‌داند! (همان، ص ۴۹) و محمد معین از آن با عنوان «پارسی محض» یاد می‌کند. (معین، ص ۸۴)

باری، با نگاهی به سیر تحوّل سره‌گرایی معلوم می‌شود این گرایش در میان فارسی‌زبانان از دو جریان سرچشمه گرفته است: یکی کوشش‌های ذوقی شاعران و نویسندگان و دیگری واکنش‌های اجتماعی اهل زبان که خود را از طریق اشعار و نوشته‌های شاعران و نویسندگان نشان داده است. از زمان اسلام آوردن ایرانیان، یکی از نخستین گرایش‌ها به زبان فارسی را شاید بتوان جواز ابوحنیفه (وفات: ۱۵۰ ق) در نظر گرفت که خواندن قرآن به فارسی را در نماز جایز می‌دانست (پاکتچی، ج ۱۵، ص ۷۳) و روایت صاحب تاریخ بخارا را بر آن افزود که اهالی بخارا در سال‌های نخستین رواج اسلام به پارسی نماز می‌خواندند (نرشخی، ص ۶۷). آنچه ابو عبداللّه جعل (وفات: ۳۶۹ ق)، متکلم معتزلی و فقیه حنفی، در کتاب خود، با عنوان جواز الصلاة بالفارسیّة، آورده می‌تواند از همین مقوله باشد (پاکتچی، ج ۱۵، ص ۷۵؛ آذرنوش، ج ۱۵، ص ۸۱). حتی روایت‌های نه‌چندان معتبر در مورد نامه نوشتن ایرانیان به سلمان فارسی و درخواست ترجمه سوره حمد را می‌توان در همین زمینه قرار داد (پاکتچی، ج ۱۵، ص ۷۳ و ۷۵؛ آذرنوش، ج ۱۵، ص ۸۱). سخن مبالغه‌آمیز مترجمان تفسیر طبری نیز قابل توجه است: «از روزگار آدم تا روزگار اسماعیل پیغامبر همه پیغامبران و ملوکان زمین به پارسی سخن گفتندی و اول کس که سخن گفت به زبان تازی اسماعیل پیغامبر بود علیه‌السلام». (طبری، ج ۱، ص ۵)

چنان‌که گذشت، گرایش به فارسی سره را می‌توان در دو مقوله کوشش‌های ذوقی و واکنش‌های اجتماعی قرار داد؛ البته این دو مقوله گاه جدا از یکدیگر جریان می‌یابند و گاه آن اندازه پیوستگی دارند که نمی‌توان مرز تفکیک‌شده‌ای میانشان قرار داد.

۱. کوشش‌های ذوقی

کوشش‌های ذوقی شاعران و نویسندگان در گرایش به فارسی خالص را با دو انگیزه می‌توان در نظر گرفت: نخست کوشش‌هایی که در آن‌ها نوعی اجبار و الزام وجود دارد و دیگر کوشش‌هایی که از سر اختیار صورت گرفته است. کوشش‌های اجباری بیشتر در ترجمه از زبان عربی، به‌ویژه ترجمه آیات قرآن به فارسی، دیده می‌شود. بر اساس سابقه اختلاف و کشاکشی که در مورد ترجمه آیات قرآن و معادل‌یابی برای واژگان آن در اذهان مترجمان وجود داشت، آن‌ها همواره می‌کوشیدند تا معادل فارسی دقیق واژه‌های قرآنی را برای ترجمه‌های خود برگزینند و آنجا که معادل دقیقی نمی‌یافتند، دست به دامان واژه‌های گویشی می‌شدند، زیرا در این صورت می‌توانستند با شمّ زبانی خود به دقت حواشی معنایی این واژه‌ها را تشخیص دهند. حضور واژه‌های گویشی در ترجمه‌های قرآن می‌تواند از این مقوله باشد. این حساسیت و دقت، با میزانی کمتر، در ترجمه متون دیگر نیز

دیده می‌شود و نوع کامل آن را می‌توان در فرهنگ‌های عربی به فارسی، از جمله مقدمه‌الادب زمخشری، شاهد بود. (منزوی، ص ۲۸۰)

اما کوشش‌های ذوقی که از سر اختیار صورت می‌گرفت بیشتر جنبه ادبی داشت، هرچند در برخی از کتاب‌های علمی، همانند آثار ابن‌سینا و ابوریحان بیرونی و نیز آثار منشور ناصر خسرو، چنین کوشش‌هایی را می‌توان شاهد بود. به هر حال، کوشش‌های ذوقی برای استفاده از واژگان فارسی خالص در آغاز برای رعایت تناسب زبان با محتوای اثر بود که نمونه کامل آن شاهنامه فردوسی است. هرچند برخی این گرایش فردوسی به فارسی خالص را نوعی واکنش اجتماعی مرتبط با شعوبیه به شمار آورده‌اند، واقعیت آن است که در ابیات بازمانده از دقیقی طوسی نیز این جریان وجود دارد. بنابراین، رعایت تناسب زبان و محتوا (درون‌مایه) ظاهراً باید مقدم بر انگیزه‌های دیگر باشد. این کوشش فردوسی بعدها، به‌عنوان سنتی ادبی در حماسه‌سرایی، در حماسه‌های پس از شاهنامه نیز دیده می‌شود که اگر انگیزه فردوسی و سنت ادبی را در نظر بگیریم، صاحبان حماسه‌های بعدی نیز از این انگیزه برکنار نبوده‌اند.

شاخه دیگری از این انگیزه ادبی را می‌توان در مقوله آشنایی‌زدایی برای برجسته‌سازی اثر ادبی در نظر گرفت، یعنی شاعران، برای متفاوت ساختن شعر خود، گاه همه ابیات آن را به فارسی خالص می‌سروده‌اند و به این ترتیب دست به نوعی آشنایی‌زدایی می‌زده‌اند.

آنچه در شعر فارسی از آن با عنوان «اعنات» یا «لزوم مالایلم» یاد می‌شود و در واقع نوعی «تفتن ادبی» است نیز در این مقوله قرار می‌گیرد؛ یعنی همان‌گونه که شاعران برای سرودن شعر بی‌نقطه یا ذوب‌حیرین یا محذوف‌البا کوشش می‌کرده‌اند، برای طبع آزمایی اشعاری به فارسی خالص (سره) می‌سروده‌اند. برخی نیز انگیزه «اعنات» را در نظر نداشته، بلکه برای ظاهر کردن مفاخره‌ای نهانی و آشکار ساختن ذخیره لغوی و نشان دادن وسعت دایره واژگان خود به رقیبان به سرودن شعر به فارسی سره دست می‌یازیده‌اند. این امر بیشتر در میان شاعران سنت‌گرای معاصر دیده می‌شود و نمونه آن شعر سره «نگاه» از رعدی آذرخشی است که در پایان به آن اشاره خواهد شد.

گاه کوشش‌های ذوقی برای سره‌گرایی با انگیزه اشباع‌شدگی از عربی‌دانی است: نامه‌ای به فارسی سره که در کتاب تاریخ و صاف دیده می‌شود (حکمت، ص ۲۷) می‌تواند در این مقوله قرار گیرد یا نامه‌ای بدون واژگان عربی، که بهاء‌الدین بغدادی در کنار مُنشآت آکنده از واژگان عربی در کتاب التوسل الی التوسل آورده (ص ۲۹۱)، نمونه‌ای دیگر است. همچنین، سره‌گرایی ادیبان حوزوی را می‌توان در این حوزه قرار داد. هرچند برخی سره‌گرایی حوزویان را ناشی از احساس کهنتری دانسته‌اند (شمیسا، ص ۲۲۵)، اما آنچه در اشعار آیت‌الله زنجانی (وفات: ۱۳۰۶ ش) و همچنین

ویرایش‌های اسفندیاری (از فضایل فعلی حوزه علمیه قم) دیده می‌شود می‌تواند ناشی از همان احساس اشباع‌شدگی از عربی‌دانی به شمار آید.

گاه کوشش‌های ذوقی در زمینه سره‌گرایی به صورت هم‌کوشی با جریان‌های رایج روزگار ظاهر شده است. به عنوان مثال، از کوشش‌های جلال‌الدین میرزا و نادر میرزا، شاهزادگان قاجار، در گرایش به فارسی سره، می‌توان یاد کرد. این تلاش‌ها با آنکه می‌تواند ذوقی به شمار آید، چون در زمانه‌ای ظاهر می‌شود که گرایش به فارسی سره، که از آن با عنوان «فارسی بی‌غش» یاد می‌کند (پارسی‌نژاد، ص ۲۱۶)، در آن به صورت واکنشی اجتماعی ظهور کرده است، نوعی هم‌کوشی با جریان‌های رایج است و بیشتر برای نشان دادن توانایی ادبی خود در این زمینه.

در زمینه گفت‌وگو به فارسی سره، اگر بخواهیم اصل تبرک و تیمن را در نظر بگیریم، باید عبارت معروف سلمان فارسی در زمان درگذشت پیامبر^ص و برگزیدن ابوبکر به خلافت را در آغاز این مبحث قرار داد که به فارسی گفت: «کردید و نکردید» (آذرنوش، ج ۱۵، ص ۸۲). لیکن گفت‌وگوهایی که در کتاب‌های منثور از قول افراد مختلف نقل شده، چون بیشتر حاصل دخالت نویسندگان این کتاب‌ها در بیان آن گفت‌وگوهاست، طبعاً نمی‌تواند ملاک خوبی برای این بحث باشد؛ اما آنچه در کتاب‌های قصه‌های عامیانه آمده است، چون روایت بی‌دخالت‌تری از گفت‌وگوی عامه مردم است، شاید نمونه بهتری برای این موضوع باشد. مخصوصاً که در آغاز تسلط عرب‌ها بر ایران، عربی‌گرایی به خواص اختصاص داشت و عوام به فارسی سخن می‌گفتند و مطلب می‌نوشتند (صفا، ج ۱، ص ۳۵۸). در دوره معاصر نیز، روایت‌هایی که از گفت‌وگوهای کسروی و پورداوود در دست داریم حالت اعتدال این سره‌گرایی را نشان می‌دهد و بیشتر در حوزه برخی الفاظ است، از قبیل «دستینه» به جای امضا یا «پیکره» به جای عکس. اما در روزگار ما آنچه با انگیزه آشنایی زدایی، آن هم در سخنان یک نفر، ظاهر شده با اصل تفهیم و تفاهم تناقض آشکار دارد، به ویژه آنکه صاحب گفت‌وگو وظیفه تدریس را نیز بر عهده داشته باشد؛ به قول فروغی، در پیام من به فرهنگستان: «نباید فراموش شود که اصل بیت و معنی است و لفظ قالب آن است و زبان برای ادای مراد است نه برای دل‌خوشی اینکه زبان ما از عناصر خارجی پاک است. گوینده باید مراد خود را کامل و خوب بتواند برساند و شنونده هر آنچه مراد گوینده است به درستی دریابد و به کار بردن لفظ بیگانه، اگر ادای مراد را به خوبی بنماید، بهتر از خالص نگاه داشتن زبانی است که به ادای مراد وفا نباشد». (فروغی، ص ۳۰)

۲. واکنش‌های اجتماعی

همان‌گونه که گذشت، در برخی موارد کوشش‌های ذوقی با واکنش‌های اجتماعی آن اندازه

آمیختگی پیدا کرده‌اند که جداسازی آن‌ها امری دشوار، بلکه امکان‌ناپذیر است؛ علاوه بر آن، در برخی موارد گرایش‌هایی که به فارسی سره دیده می‌شود از مقوله واکنش نیست، بلکه می‌توان آن را هم‌کوشی با جریان‌های رایج روزگار به شمار آورد.

باری، نخستین واکنش‌های اجتماعی را به سرودن شاهنامه به فارسی خالص نسبت می‌دهند، آن هم در زمانه‌ای که به روایت تاریخ نیشابور، «مردم فارسی‌زبان فارسی سخن گفتن با کسی را که به عربی هم می‌نویسند است سخن بگوید به نوعی حرام می‌دانسته‌اند» (حاکم نیشابوری، ص ۱۵). اما چنان‌که گذشت، تناسب زبان با محتوای شاهنامه هم می‌تواند انگیزه اصلی فردوسی در این زمینه بوده باشد. نکته دیگر مخاطب‌شناسی شاعران و نویسندگان دوره‌های نخست ادب فارسی است، زیرا «در آن دوره‌ها عامه مردم و حتی طبقه متوسط از زبان عربی، جز آنچه مربوط به فرایض دینی بود، چیزی نمی‌دانستند، بنابراین، کتابی که برای استفاده این طبقات نوشته می‌شد ناگزیر می‌بایست به زبان مادری آن‌ها تألیف شود» (معین، ص ۶۸). از این رو، شاعری چون فردوسی، برای رواج حماسه خود، به زبان فارسی خالص که عامه مخاطبان با آن آشنایی داشتند، شعر سرود.

چنان‌که گفته آمد، این کوشش فردوسی در حماسه‌های بعد از وی نیز رواج یافت و حتی نکته جالب آنجاست که صاحبان حماسه‌های دینی، که موضوع حماسه آن‌ها با درون‌مایه‌های شاهنامه تفاوت آشکار داشت، با تبعیت از سنت ادبی شاهنامه، کوشیدند واژگان فارسی خالص را در منظومه‌های خود به کار گیرند.

چندین قرن بعد، در قرن یازدهم و در روزگار شاه‌عبّاس، یکی از بهدینان ساکن هندوستان، به نام آذرکیوان، کتابی به نام دساتیر آسمانی تألیف کرد و کوشید تا در برابر واژه‌های عربی رایج معادل‌هایی را که خود ساخته بود قرار دهد و آن‌ها را به عصر ساسانیان منسوب دارد. لغات مجعول دساتیر بعداً به فرهنگ برهان قاطع راه یافت و دو قرن بعد، در روزگار ناصرالدین‌شاه، در فرهنگ انجمن‌آرای ناصری تکرار شد و شاعران آن روزگار، از قبیل فتح‌الله‌خان شیبانی، یغمای جندقی و سپس ادیب‌الممالک فراهانی، آن لغات را در اشعار و نوشته‌های خود به کار گرفتند (پوردادوود، ص ۵۰). حتی یغمای جندقی برخی نامه‌های دیوانی را به فارسی سره نوشت (ریپکا، ج ۱، ص ۵۹۱) و در این کار به منشآت میرزاظاهر وحید قزوینی (وفات: ۱۱۲۰ ق) نظر داشت (صفا، ج ۵، بخش ۲، ص ۱۳۴۹) و میرزای سنگلاخ قوچانی در تذکره‌الخطاطین خود، در کنار واژه‌های عربی، واژه‌های دساتیری به کار برد، چنان‌که لسان‌الملک سپهر، در توصیف وی، نوشت بیانی «بس مُعَدَد» دارد! (گلچین معانی، ج ۲، ص ۵۷۹) و به این ترتیب، به تدریج مقدمات سره‌گرایی در دوران مشروطه فراهم گردید. از شگفتی‌های روزگار آنکه دو شاهزاده قاجار، یعنی جلال‌الدین میرزا، مؤلف نامه خسروان،

و نادر میرزا، مؤلف خوراکی‌های ایرانی، نیز به این جریان پیوستند و در نوشته‌های خود رغبتی بی‌اندازه به فارسی خالص نشان دادند.

در کنار زمینه‌های فرهنگی سره‌گرایی، که در سایه انتشار کتاب دساتیر آسمانی در سال ۱۲۳۴ ق و رواج واژگان آن در میان شاعران و نویسندگان عصر ناصری فراهم شده بود، روشنفکران عصر مشروطه، که اندیشه اصلاحات در سر می‌پروراندند، علاوه بر پرداختن به مسائل اجتماعی و تصوّر اصلاح آن‌ها، به اندیشه اصلاح زبان نیز پرداختند و به این تصوّر خود دامن زدند که با اصلاح زبان، مسائل جامعه نیز اصلاح خواهد شد. اندیشه‌های وطن‌دوستانه، که در آن روزگار رواج یافته بود و به نوعی ناسیونالیسم سیاسی منجر شده بود، کم‌کم به صورت ناسیونالیسم زبانی نیز ظاهر گردید و اندیشه پالایش زبان فارسی از لغات عربی قوت گرفت، هرچند در همان زمان طالبوف در کتاب مسالک‌المحسنین خود به جدال با جلال‌الدین میرزا، که نام جلال‌الدوله بر او گذاشته بود، پرداخت و از سره‌گرایی وی انتقاد کرد. (طالبوف تبریزی، ص ۲۴۸-۲۵۴، صدری‌نیا، ص ۱۲۲)

جریانی که به صورت یک واکنش اجتماعی برخاسته از ملیت‌گرایی در دوره مشروطه شروع شده بود، هنگامی که به دوره رضاشاه رسید، گسترش یافت، زیرا دستگاه فرهنگی حکومت او، که کوشش می‌کرد خود را بر دو پایه تاریخ ایران و زبان فارسی استوار دارد و رضاشاه را منجی تاریخ ایران و حامی زبان فارسی معرفی کند، پالایش زبان فارسی و عربی‌ستیزی را وجهه همت خود قرار داده بود. در سال ۱۳۰۳ ش، رضاشاه، که آن هنگام «سردار سپه» بود، کوشید در ارتش انجمنی برای معادل‌یابی واژگان بیگانه تأسیس کند، انجمنی که آن را هسته اولیه فرهنگستانی دانسته‌اند که در سال ۱۳۱۴ ش رسمیت یافت. این انجمن از ۲۸ دی، که زمان تشکیل نخستین جلسه آن بود، تا پایان سال ۱۳۰۳ ش سیصد لغت وضع کرد و قرار شد این واژه‌ها در ارتش به کار گرفته شود. در همین زمان، سعید نفیسی، با نام مستعار «مرزبان رازی»، در مقاله‌ای افراط در سره‌گرایی را نکوهش کرد. (دهقانی، ص ۲۱۱)

جریان واژه‌گزینی بعداً به دانشسرای عالی (دارالمعلمین عالی) راه یافت و در سال ۱۳۱۱، در آن مرکز آموزشی، انجمنی برای وضع لغات تأسیس گردید و تا سال ۱۳۱۹ حدود سه‌هزار لغت وضع شد؛ اما این واژه‌ها بیشتر به معادل‌هایی برای علوم گوناگون اختصاص داشت که بعداً بخش اندکی از آن‌ها، یعنی حدود چهارصد لغت، در تألیف کتاب‌های درسی به کار گرفته شد. (آرین‌پور، ص ۱۸)

به این ترتیب، جریان سره‌گرایی، که به عنوان واکنشی اجتماعی و متأثر از وطن‌دوستی و ملی‌گرایی در دوره مشروطه آغاز شده بود، از میان نویسندگان و شاعران وارد هیئت حاکمه شد و پشتوانه دولتی پیدا کرد. سفر رضاشاه به ترکیه و آگاه شدن از اقدامات آتاتورک در جهت پالایش

زبان ترکی اراده او را برای تشکیل انجمنی جهت پالایش زبان فارسی مصمم‌تر ساخت و در سال ۱۳۱۲ فرمانی برای اصلاح زبان و خط فارسی صادر کرد. برگزاری جشن هزاره فردوسی در سال ۱۳۱۳ اعلام پشتیبانی تمام‌عیار از زبان فارسی به‌عنوان اساس ملی‌گرایی حکومت رضاشاه بود و با برگزاری آن، تمام زمینه‌ها برای تشکیل فرهنگستان زبان فارسی در اردیبهشت ۱۳۱۴ فراهم گشت. هرچند محمدعلی فروغی ریاست فرهنگستان را بر عهده گرفت، نگرش و بینش عمیق او مانع این امر نگشت که، در برابر کوشش‌های افراطی حاکمیت رضاشاه برای پالایش زبان فارسی از لغات عربی، این جمله را بر زبان آورد که: «عجب باد سفاهتی می‌وزد!» (آرین‌پور، ص ۱۹). فروغی پیش‌تر نیز در سال ۱۲۹۴ ش گفته بود: «جعل لغات و اصطلاحات کار انجمن‌ها نیست» (همان، ص ۲۰). اما حضور او در جایگاه ریاست فرهنگستان جلوی بسیاری از افراط‌گرایی‌های سره‌گرایان را گرفت.

جریان سره‌گرایی در عصر رضاشاه، علاوه بر حمایت دولتی، از جهتی دیگر نیز گسترش یافت، زیرا این جریان، که در عصر مشروطه بیشتر در شعر فارسی رواج داشت، وارد عرصه نثر نیز شد و نویسندگان رمان‌های تاریخی در این دوره، با تأثیرپذیری از فضای سره‌گرایی و ظاهراً برای رعایت تناسب زمانی و زبانی، کوشیدند رمان‌های خود را به فارسی سره بنویسند. رمان لازیکا از حیدرعلی کمالی، که در سال ۱۳۰۹ انتشار یافت و به حوادث عصر ساسانیان می‌پرداخت، از این دسته است. همچنین، رمان شهربانو، از علی‌اصغر رحیم‌زاده صفوی، که در سال ۱۳۱۰ منتشر شد، به‌سبب درون‌مایه آن که به عصر ساسانی مرتبط می‌گشت، به فارسی سره نوشته شد و عجیب‌تر اینکه در این دوره مجله‌ای که مطالبش به فارسی خالص نوشته می‌شد، با نام نامه پارسی، انتشار یافت که میرزا ابوالقاسم خان مراغه‌ای (آزاد) آن را اداره می‌کرد و به‌قول عبرت نایینی، در کتاب نامه فرهنگیان، پُر از قوسین (پرانتر) بود تا در برابر کلمات ناآشنای پارسی سره، معادل‌های آشنا را داخل آن‌ها قرار دهد! (عبرت نایینی، ص ۲۸۹)

در این روزگار، ذبیح بهروز و محمد مقدم، با انتشار نشریه ایران کوده (= ملت ایران)، کوشیدند سره‌گرایی را ترویج کنند و حتی کار را به جایی رساندند که محمد مقدم نام خود را دیگرگون می‌نوشت و خود را «مهمد مُغْدَم» می‌نامید تا کاملاً به فارسی سره نزدیک شده باشد!

با وجود حمایت دولتی و گسترش سره‌گرایی در نثر فارسی، لغاتی که فرهنگستان وضع می‌کرد با اقبال عمومی مواجه نمی‌شد و چنان‌که گذشت، حتی فروغی در برابر این کوشش گفته بود: «عجب باد سفاهتی می‌وزد!» تقی‌زاده نیز با این امر مخالفت می‌کرد و مخالفت او در مقاله‌ای که در مرداد ۱۳۱۴، با عنوان «جنبش ملی ادبی»، نوشت به‌نوعی مخالفت با حکومت رضاشاه تلقی شد و نشریه نشردهنده آن توقیف گشت. دهخدا نیز گفته بود: «کوشش فرهنگستان برای وضع لغات فارسی، آن

هم برای تمام مفاهیم بشری، سخت جاهلانه و حاکی از بی‌بصیرتی در امر لغت است». (دهقانی، ص ۱۳۷)
در آن دوره طبعاً همه اهل فرهنگ از حکومت رضاشاه و فرهنگستان منتسب به او دل خوشی
نداشتند و از لغت‌های وضع شده غالباً با زبان طنز یاد می‌کردند که نمونه مکتوب آن را در فهرست
کتاب و غوغا ساهاب (هدایت، ص ۲) و حتی عنوان این کتاب، که صادق هدایت آن را در سال ۱۳۱۲
منتشر کرد، می‌توان دید؛ آن هم هدایتی که در آثار خود دل‌بستگی‌های فراوان به ایران باستان نشان
داده بود.

با سقوط سلطنت رضاشاه در شهریور ۱۳۲۰، فرهنگستان منتسب به او نیز در محاق تعطیل
افتاد و طبعاً در تب‌وتاب‌های سیاسی آغاز حکومت پهلوی دوم و جنگ بین‌الملل، جریان
سره‌گرایی نیز فروکش کرد. احمد کسروی، گرچه همچنان بر «زبان پاک» پافشاری می‌کرد، اما این
اندازه انصاف علمی داشت که از معادل‌های دساتیری اظهار بی‌زاری کند و بگوید: «این نگارش‌ها را
جز ننگی برای زبان فارسی نمی‌شمارم» (پارسی‌نژاد، ص ۲۵۸). هواداران ایران کوده، از جمله ذبیح‌بهرروز،
در آن اوضاع و احوال در اندیشه معادل‌یابی برای لغات عربی بودند که حاصل مکتوب آن بعدها در
سال ۱۳۳۴ با عنوان فرهنگ کوچک عربی به فارسی نشر یافت.

بعد از پایان جنگ جهانی دوم در سال ۱۳۲۴ و آرامشی که اندک‌اندک بر کشور حاکم می‌شد،
با آنکه حکومت وقت دیگر از جریان سره‌گرایی حمایت نمی‌کرد، اما در سال ۱۳۲۶ تقی‌زاده در
مقاله «لزم حفظ فارسی فصیح» به سرزنش سره‌گرایان پرداخت (دهقانی، ص ۱۰۴) و از شگفتی‌های
روزگار آنکه صادق هدایت، که به ایران باستان علاقه می‌ورزید، در سال ۱۳۲۹ در نامه‌ای نوشت:
«حتی از زبان باستان و خط باستانی و خیلی چیزهای باستانی دیگر که به دم ما بسته‌اند عقم می‌نشیند!» (همان،
ص ۳۳۰). علی‌دشتی نیز در کتاب سایه، که آن را در سال ۱۳۲۵ نشر داد، نوشتن به فارسی سره را
مال‌بخولیایی دانست که گریبان‌گیر جوان‌هایی می‌شود که تازه چشم به جهان گشوده‌اند، هرچند
محرک آن یک نوع روح وطن‌پرستی باشد. (همان، ص ۲۴۳)

بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، به نظر می‌رسید که جریان سره‌گرایی، به‌عنوان یک واکنش
اجتماعی، به فراموشی سپرده شده است، اما ذبیح‌بهرروز، به‌عنوان آخرین جرعه زیر خاکستر
فراموشی، حاصل کوشش‌های چندساله خود را برای پیدا کردن معادل فارسی سره به‌جای لغت‌های
عربی رایج، در سال ۱۳۳۴ با عنوان فرهنگ کوچک عربی به فارسی انتشار داد که توجه چندانی به
آن نشد.

در سال ۱۳۴۷، پس از ۲۷ سال فراموشی، فرهنگستان دوم زبان فارسی به ریاست صادق‌کیا
تشکیل شد و کوشید تا عده بیشتری از ادیبان و زبان‌شناسان را در انجمن‌های وابسته به خود گرد

آورد، اما آنچه در کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ و سپس در ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ بر ایران گذشته بود همه روشن‌فکران را به نهادهای وابسته به حاکمیت شاه بدگمان ساخته بود. از این رو، فرهنگستان دوم، غیر از جمع‌آوری تعداد زیادی از منابع و کتاب‌های مورد نیاز برای فرهنگ‌نویسی، عملاً کوشش چشمگیری از خود نشان نداد و، برخلاف آنچه نوشته‌اند، بی‌توفیقی‌اش به سبب عربی‌ستیزی افراطی نبود، بلکه بدگمانی مردم به نهادهای دولتی آن زمان عامل اصلی ناکامی این دوره از فرهنگستان است.

در زمانی که حکومت شاه در اندیشه برگزاری جشن‌های پنجاهمین سال تأسیس سلسله پهلوی بود و می‌کوشید جریان ملی‌گرایی زمان رضاشاه را احیا کند، در سال ۱۳۵۵، رمانی با عنوان خدیش (= بانو) به فارسی سره به قلم یکی از منسوبان حکومت، به نام ابوالقاسم پرتواعظم، انتشار یافت و دولت کوشید آن را در سراسر کشور توزیع کند، اما در آن گستره بدگمانی‌های حکومت‌ستیزانه طبعاً کسی به آن توجهی نکرد. نویسنده رمان، بعدها برای اثبات صداقتش در عربی‌ستیزی، پسوند «اعظم» را از نام خود حذف کرد، اما نتوانست با ابوالقاسم نام خود کاری بکند! با سقوط سلسله پهلوی در بهمن ۱۳۵۷، فرهنگستان دوم نیز تعطیل شد و همه جریان‌های مرتبط با ملی‌گرایی در معرض بدگمانی قرار گرفتند؛ حتی در مجلس خبرگان قانون اساسی، که در سال ۱۳۵۸ برگزار می‌شد، آیت‌الله منتظری درخواست کرد زبان عربی به عنوان زبان اول کشور به تصویب برسد، که البته چنین نشد. شاید در واکنش به این موضوع بود که در همان زمان نهادی به نام فرهنگسرای نیاوران، که با فرهنگسراهای امروزی تفاوت دارد، جزوه‌هایی از ترجمه سوره‌های قرآن کریم را به فارسی منتشر کرد که در آن‌ها کوشیده بودند حتی نام سوره‌ها را به فارسی برگردانند، که اگر تعمّدی در این کار نبوده باشد، در طول تاریخ ترجمه قرآن کمتر مترجمی دست به چنین کاری زده است. ترجمه سوره تکویر از قرآن به فارسی سره، که به دست محمدحسین روحانی و آن هم در قالب بحر طویل صورت گرفته است، می‌تواند نوع دیگری از این واکنش به شمار آید.

پس از پایان جنگ ایران و دولت عراق و در جهت کوشش‌هایی که برای بازسازی کشور آغاز شده بود، در سال ۱۳۶۸ فرهنگستان سوم، به ریاست حسن حبیبی، آغاز به کار کرد. در کنار این جریان رسمی، در سطح جامعه کوششی برای دستیابی به فارسی خالص دیده نمی‌شد، اما کم‌کم در تألیفات یک مؤلف و سپس در سخنان او نوشتن و سخن گفتن به فارسی خالص ظاهر شد که ظاهراً باید به آن به عنوان کوششی ذوقی و نه واکنشی اجتماعی نگریست. انتشار کتاب فرهنگ واژه‌های فارسی سره از فریده رازی (تهران، ۱۳۶۶)، که با نظارت مؤلف سابق‌الذکر تدوین شده بود، ادامه کوشش‌های آن مؤلف برای سخن گفتن و مطلب نوشتن به فارسی خالص است که در این

سال‌ها صورت گرفته است. همچنین، انتشار کتاب واژه‌یاب، حاوی معادل‌های فارسی برای واژه‌های رایج عربی گردآورنده ابوالقاسم پرتوا عظم (آمریکا، ۱۳۶۹)، می‌تواند ادامه این کوشش‌ها به شمار آید.

آنچه به‌عنوان حرکتی اجتماعی در این سال‌ها دیده می‌شود جریانی است که برخی از مردم روزگار ما در نام‌گذاری فرزندانشان به آن پیوسته‌اند. اگر به فهرست اسامی متولدگان سال‌های گوناگون بعد از انقلاب نگرسته شود، این امر به‌صورت یک جریان صعودی قابل مشاهده است. حتی اخیراً الفِ تَفخیم، که در دوره صفویّه رواج داشت و در نام‌هایی مثل میرزاصائب و میرزاسعیداً برای بیان بزرگ‌منشی آن‌ها استفاده می‌شد، در نام‌گذاری‌ها بی‌هیچ تناسبی به کار می‌رود. این الف، که امروزه آن را باید الفِ «افه» نامید، در نام‌هایی چون بارانا، کیانا و... در میان نام‌های جدید دیده می‌شود و حضور نماینده‌ای از گروه‌های آموزشی ادبیات فارسی دانشگاه‌ها در ادارات ثبت احوال کشور هم نتوانسته است مانع این جریان شود.

اما از واکنش‌های اجتماعی رسمی باید از کوشش‌های فرهنگستان یاد کرد که در سال‌های اخیر همت خود را بیشتر مصروف معادل‌یابی برای واژه‌های فرنگی به‌کاررفته در علوم گوناگون کرده است که نمونه بحث‌انگیز آن اخیراً در کتاب زیست‌شناسی دبیرستان دیده شد.

کوشش دیگری که در سطح جامعه، و به‌ویژه دست‌اندرکاران ویرایش دیده می‌شود، تلاش عجیب برخی ویراستاران برای پارسی‌گرایی، هم در سطح واژه‌های معادل و هم در سطح مفرد و جمع کلمات، است. این کوشش‌ها اخیراً در حوزه شبکه‌های اجتماعی نیز تقویت می‌شود، همانند آنچه در مذمت کلمه «سلام» گفته‌اند و از جایگزین «درو» برای آن استفاده کرده‌اند.

باری، نگاهی کلی به جریان سره‌گرایی، هم در حوزه کوشش‌های ذوقی و هم در حوزه واکنش‌های اجتماعی، نشان می‌دهد که این جریان، هرگاه از مرز اعتدال فراتر رفته، حاصلی جز بیهوده‌کاری نداشته است، هرچند که کوتاه‌زمانی توانسته باشد جریان‌های طبیعی زبان را تحت تأثیر خود قرار دهد. ملک‌الشعراى بهار در این باره گفته است: «تجدّد در هر چیز خوب است، لیکن در مسئله زبان و لغت و خط نباید بی‌احتیاطی کرده و به تجدّد خام و بلهوسانه قائل شد» (بهار، ج ۲، ص ۱۷۷). عباس اقبال آشتیانی نیز سره‌گرایان را ساده‌لوحانی می‌داند که با کلمات ساختگی و نادرست، به نام «فارسی سره»، خاک در کام زبان می‌ریزند. (مسکوب، ص ۲۱)

در پایان، بد نیست گزارشی را که رعدی آذرخشی، دبیر فرهنگستان اول، نوشته است بیاوریم تا دانسته شود برخی از افراط‌گرایی‌ها نتیجه ناآگاهی نیز می‌تواند باشد:

در زمستان ۱۳۱۴ خورشیدی، روزی در یکی از جلسه‌های فرهنگستان ایران، قبل از حصول اکثریت و

ورود در دستور، بحث پرهیجانی بین دو گروه درگرفته بود. چند تن از طرفداران دوآتشه پارسی سره (از قبیل سرلشکر نخجوان، فرمانده نیروی هوایی، و دکتر عیسی صدیق و دکتر...) خواستار پیراستن زبان فارسی از واژه‌های تازی بودند. چند تن دیگر، مانند محمدعلی فروغی (ذکاءالملک)، محمدتقی ملک‌الشعرا، رشید یاسمی، بدیع‌الزمان فروزانفر و غیره، که طرفدار روش اعتدال بودند، استعمال مقداری از لغات تازی را که در طی قرون در زبان فارسی وارد و رایج شده است جایز و حتی لازم می‌شمردند. من هم، که در آن زمان رئیس دارالانشاء (سردبیر) فرهنگستان بودم و در روزنامه ایران در سرمقاله‌هایی به امضای «تندر» با سرهنویسی مبارزه و مخالفت می‌کردم، در آن جلسه نیز مطالبی در تأیید عقاید گروه دوم می‌گفتم که غالباً مورد تصدیق مرحوم فروغی واقع می‌شد. در این اثنا، سرلشکر نخجوان، که از اظهارات مخالفان برآشفته بود، به جای آنکه با خود آن‌ها، مثلاً فروغی یا بهار، مجادله کند، به من، که هنوز به سبب کمی سن عضو رسمی و پیوسته فرهنگستان نشده بودم ولی با عنوان رئیس دبیرخانه در جلسات حاضر شده و به اقتضای شور جوانی پرخاش جویانه اظهار عقیده می‌کردم، رو کرد و گفت: «علت اینکه شما با فارسی مخالفت می‌کنید این است که نمی‌توانید حتی دو سطر که کلمه عربی نداشته باشد بنویسید». در این هنگام فرهنگستان وارد دستور شد و آن بحث قبل از دستور به پایان رسید.

من از این خطاب عتاب‌آمیز سرلشکر نخجوان بسیار دل‌آزرده شده و آن را توهینی نسبت به خود تلقی کردم. بدین سبب، همین که جلسه پایان گرفت، به خانه رفتم و شروع به سرودن چکامه «نگاه»، که موضوع آن را از دوسه روز پیش در خاطر پرورانده بودم، به فارسی سره کردم. هنگامی که چکامه از نیمه گذشت، دو اندیشه به خاطر آمد: اول آنکه با خود گفتم اگر تمام چکامه به فارسی خالص باشد، ممکن است خواننده چنین پندارد که من عقیده سرهنویسان را صددرصد پذیرفته‌ام؛ ثانیاً، با توجه به اندیشه اول، چنین اندیشیدم که شاید سزاوار باشد که اقبالاً یک کلمه تازی در چکامه بیاورم. باید اعتراف کنم که در این اثنا دل‌آزدگی‌ام از سرلشکر نخجوان شیطنتی به من تلقین کرد و فکر کردم یک واژه تازی فارسی‌نمایی انتخاب کنم که امثال سرلشکر را به علت قلتِ معلومات عربی و فارسی دچار شک و تردید و سرگشتگی سازد و دستاویز انتقامی به من بدهد. همین کار را کردم و چکامه را، که یک کلمه آن تازی و بقیه‌اش به فارسی سره بود، به پایان رساندم و پس از دوسه روز آن را، بدون اشاره به این خصوصیات، در مجله مهر منتشر کردم.

قریب یک هفته بعد از انتشار مجله، نسخه‌های متعدد از چاپ‌های جداگانه آن چکامه را، که مستخرج از مجله مهر بود، در کیف خود گذاشتم و در جلسه هفتگی فرهنگستان حضور یافتم. اغلب اعضای فرهنگستان، که چکامه را در مجله مهر خوانده بودند، حتی طرفداران فارسی سره، شروع به اظهار لطف به من کردند و هر کسی درباره آنکه موضوع چکامه و طرز بیان آن از مزایایی برخوردار است سخنی گفت. در این اثنا، من رو به سرلشکر نخجوان کرده گفتم: «تیمسار، از لطف و تشویق

شما سپاسگزارم، ولی این چکامه خصوصیتی دارد، آیا به آن توجه کرده‌اید؟» هنگامی که این سخن را می‌گفتم، نسخه‌ای از چکامه را برای مطالعه به او و نسخه‌های دیگر را به سایر اعضای فرهنگستان، که در انتظار حصول اکثریت و رسمیت یافتن جلسه بودند، دادم. سرلشکر چند دقیقه در آن نسخه خیره شد و پس از اینکه آن را به‌دقت خواند، گفت: «نکته خاصی در آن نمی‌بینم، جز اینکه چکامه دارای موضوعی تازه و جالب است.» ناگهان، شادروان ملک‌الشعرای بهار، که نسخه را مطالعه می‌کرد، گفت: «این چکامه به فارسی سره است، ولی طوری سروده شده است که نبودن و غیبت کلمات عربی در آن احساس نمی‌شود و به همین سبب خود من هم که چند روز پیش این چکامه را در مجله مهر خواندم متوجه نشدم که به فارسی سره است، زیرا کمترین تکلفی حاکی از سرپردازی در آن ندیدم.»

با این بیان مرحوم بهار توجه حضار بیشتر شد و من، که به مقتضای خام‌طبعی جوانی شیفته انتقام‌جویی بودم، سرلشکر نخجوان را، که فارسی سره بودن آن چکامه شادمانش کرده بود و از اظهار خرسندی خودداری نمی‌کرد، مخاطب ساخته گفتم: «پس بهتر است سخنی را که چند روز پیش بر زبان آوردید پس گرفته و قبول بفرمایید که ما که رواج فارسی سره را مفید و ممکن و به صلاح نمی‌دانیم نه‌تنها می‌توانیم به فارسی سره غیر مصنوعی چیز بنویسیم بلکه می‌توانیم هم به فارسی سره شعر بسازیم و هم آن را طوری بسازیم که حتی جناب‌عالی ملتفت نشوید به فارسی سره است.»

پس از این ضریب اول، حمله دوم را آغاز کرده گفتم: «تیمسار، خوش‌بختانه یا بدبختانه، برای اینکه به دستاویز این چکامه مرا در عداد معتقدان به سرهنویسی درنیاورند، عمداً یک واژه تازی در آن به کار برده‌ام؛ آیا ممکن است لطفاً آن واژه تازی را پیدا کنید؟» مدتی در سکوت گذشت و بالأخره سرلشکر گفت: «من هیچ کلمه تازی در این چکامه نمی‌بینم.» در این میان که سایر اعضای فرهنگستان نیز در جست‌وجو بودند، ناگاه مرحوم حاج سیدنصرالله تقوی گفت: «آن کلمه تازی کلمه بنیان است.» سرلشکر نخجوان گفت: «اختیار دارید، بنیان که با بُن آغاز می‌شود کلمه اصیل فارسی است.» مرحوم تقوی در جواب او، پس از توضیحی درباره وجه اشتقاق این کلمه، به کلمات «کَانَهُمْ بُنِیَانٌ مَرصُوصٌ»، که در پایان یکی از آیات سوره صف در قرآن کریم آمده است، استناد کرد و گفت: «تیمسار، ظاهراً شما بنیان عربی را با بنیاد فارسی مشتبه می‌کنید» و سپس به شوخی و با لبخندی زندانه گفت: «گمان می‌کنم گوینده این چکامه عمداً این کلمه بنیان را برای گمراه کردن و به دام انداختن شما به کار برده تا ما هم ضمناً تفریحی کرده باشیم...».

نگاه

من ندانم به نگاه تو چه رازی ست نهان	که مر آن راز توان دیدن و گفتن نتوان
که شنیده‌ست نهانی که درآید در چشم؟	یا که دیده‌ست پدیدگی که نیاید به زبان؟
یک جهان راز درآمیخته داری به نگاه	در دو چشم تو فروخته مگر راز جهان؟
چو به سویم نگری لرزم و با خود گویم	که جهانی ست پثر از راز به سویم نگران

من بر آنم که یکی روز رسد در گیتی که پراکنده شود کاخ سخن را بنیان
به نگاهی همه گویند به هم راز درون و اندر آن روز رسد روز سخن را پایان
(دانش‌پژوه، ص ۲۹۳-۲۹۷)

منابع

- آذرنوش، آذرتاش، «ترجمه‌های فارسی قرآن»، دایرةالمعارف بزرگ اسلامی، ج ۱۵، بنیاد دایرةالمعارف، تهران ۱۳۸۷، ص ۸۱-۹۴.
- آرین‌پور، یحیی، از نیما تا روزگار ما، زوّار، تهران ۱۳۷۴.
- بخاری، محمّد بن عبدالله، داستان‌های بیدپای، به کوشش پرویز ناتل خانلری، خوارزمی، تهران ۱۳۶۱.
- بهاء‌الدین بغدادی، محمّد بن مؤید، التوسّل الی التوسّل، به کوشش احمد بهمنیار، اساطیر، چاپ دوم، تهران ۱۳۸۵.
- بهار، محمّدتقی، بهار و ادب فارسی، به کوشش محمّد گلبن، ج ۲، کتاب‌های جیبی، چاپ سوم، تهران ۱۳۷۱.
- پارسی‌نژاد، ایرج، روشنگران ایرانی و نقد ادبی، سخن، تهران ۱۳۸۰.
- پاکتچی، احمد، «ترجمه قرآن»، دایرةالمعارف بزرگ اسلامی، ج ۱۵، بنیاد دایرةالمعارف، تهران ۱۳۸۷، ص ۷۳-۸۰.
- پورداوود، ابراهیم، «دساتیر»، لغت‌نامه دهخدا (مقدمه)، دانشگاه تهران، تهران ۱۳۷۷، ص ۴۸-۶۵.
- حاکم نیشابوری، ابوعبدالله محمّد بن عبدالله، تاریخ نیشابور، ترجمه خلیفه نیشابوری، به کوشش محمّدرضا شفیعی کدکنی، سخن، تهران ۱۳۷۵.
- حُبیب تفلّیسی، کمال‌الدین ابوالفضل بن ابراهیم، قانون ادب، به کوشش غلامرضا طاهر، تهران ۱۳۵۰.
- حکمت، علی‌اصغر، پارسی نغز، کتاب‌فروشی حقیقت، تهران ۱۳۳۰.
- دانش‌پژوه، منوچهر، تفنّن ادبی در شعر فارسی، طهوری، تهران ۱۳۸۰.
- دهقانی، محمّد، پیشگامان نقد ادبی در ایران، سخن، تهران ۱۳۸۰.
- رازی، فریده، فرهنگ واژه‌های فارسی سره برای واژه‌های عربی در فارسی معاصر، مرکز، تهران ۱۳۶۶.
- ریبکا، یان، تاریخ ادبیات ایران، ترجمه ابوالقاسم سّری، سخن، تهران ۱۳۸۲.
- شمیسا، سیروس، نقد ادبی، فردوس، تهران ۱۳۷۸.
- شهمردان بن ابی‌الخیر رازی، روضة‌المنجمین، به کوشش جلیل اخوان زنجانی، مجلس، تهران ۱۳۸۲.
- صدری‌نیا، باقر، «پیشینه تاریخی و مبانی نظری سرهنویسی»، مجله دانشگاه تربیت معلّم، ش ۱۰، پیاپی ۶۵، پاییز ۱۳۸۸، ص ۹۹-۱۲۸.
- صفا، ذبیح‌الله، تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵: بخش ۲، فردوس، چاپ دوم، تهران ۱۳۶۷.
- طالبوف تبریزی، میرزا عبدالرحیم، مسالک‌المحسنین، به کوشش باقر مؤمنی، شبگیر، تهران ۱۳۴۷.
- طبری، محمّد بن جریر، تفسیر طبری، به کوشش حبیب یغمایی، ج ۱، توس، چاپ سوم، تهران ۱۳۶۷.
- عبرت نایینی، محمّدعلی، نامه فرهنگیان، چاپ عکسی، مجلس، تهران ۱۳۷۷.
- عنصرالمعالی کیکاووس بن اسکندر، قابوسنامه، به کوشش غلامحسین یوسفی، نگاه ترجمه و نشر کتاب، چاپ دوم، تهران ۱۳۵۲.

- فروغی، محمدعلی، پیام من به فرهنگستان، پیام، چاپ سوم، تهران ۱۳۵۴.
- کسروی، احمد، زبان پاک، به کوشش عزیزالله علی‌زاده، فردوس، تهران ۱۳۷۸.
- گلچین معانی، احمد، تاریخ تذکره‌های فارسی، سنایی، چاپ دوم، تهران ۱۳۶۳.
- محمد نرشیخی، تاریخ بخارا، به کوشش محمدتقی مدرّس رضوی، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران ۱۳۵۱.
- مسکوب، شاهرخ، داستان ادبیات و سرگذشت اجتماع، فرزانه، تهران ۱۳۷۳.
- معین، محمد، «لغات فارسی ابن‌سینا و تأثیر آن‌ها در ادبیات»، لغت‌نامه دهخدا (مقدمه)، دانشگاه تهران، تهران ۱۳۷۷، ص ۶۷-۸۸.
- منزوی، علی‌نقی، «فرهنگ‌نامه‌های عربی به فارسی»، لغت‌نامه دهخدا (مقدمه)، دانشگاه تهران، تهران ۱۳۷۷، ص ۲۶۹-۳۶۳.
- نادر میرزا قاجار، خوراک‌های ایرانی، به کوشش احمد مجاهد، دانشگاه تهران، تهران ۱۳۸۶.
- هدایت، صادق، وغوغ‌سأهاب، کتاب‌های پرستو، چاپ چهارم، تهران ۱۳۴۴.

